

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهم از آن به که کشور به دشمن دهم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

تیمورشاه تیموری

المان - اول جنوری 2013

شعر چیست؟

در تعریف شعر ادیبان و سخنسرایان تعاریف جامعی دارند، اما در باره عناصر اساسی و سازنده آن همه نظر مشترک دارند و آن عبارت است از : عاطفه، تخیل، موسیقی و آهنگ. وقتی عاطفه و تخیل با زبان فشرده و آهنگین بیان میشود، شعر بوجود می آید. البته در اشعار کلاسیک قواعد عروضی و قراردادی همیشه جای خود را دارد. شعر در نظم و نثر در هر دو بوجود می آید. وقتی احساس و اندیشه با شور و شوق عشقی «عشق محبوب، عشق وطن، عشق مردم و جامعه و غیره» توأم میشود شعر بوجود می آید. هرگاه شعر از شور و شوق و سوز عشقی عاری باشد نمیتوان آنرا شعر گفت، مگر نظم عاری از احساس و جوهر شعری.

ابن سینا گفته است: شعر سخنی ست خیال انگیز که از اقوال موزون و متساوی ساخته شده باشد. خواجه نصیرالدین طوسی گفته است: شعر در عرف، کلام مخیل است و در عرف متأخران کلام موزون و مقفی، اما قدما شعر کلام مخیل را گفته اند، اگرچه موزون حقیقی نبوده است.

شاملو بنابر تعریف خواجه نصیرالدین هر سخن خیال انگیز را که بتواند در مخاطب خود اثر گذارد و باعث غم و شادی و یا جرأت و وحشت یا امید و نومیدی شود شعر میداند. «کتاب طلا در مس» دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی میگوید: اگر شعر را گره خورده عاطفه و تخیل که در زبان آهنگین شکل گرفته باشد تعریف کنیم، عناصر سازنده آن عبارت خواهند بود از عاطفه، تخیل، زبان، موسیقی، تشکل. باید پذیرفت که شعر قبل از آنکه دارای جنبه فنی و صنعتی باشد، هنر است و از هنرهای بسیار زیبا هم هست و آموختن جنبه های فنی و قواعد شعر هم لازم

است. ولی شاعر هرگز نباید اجازه دهد که جنبه حسی و ذوقی شعرش فدای مسائل فنی و صُنعی شود، که اگر چنین کند شعرش از بلندای شعریت به سنگلاخ نظم سقوط میکند.
ملک الشعراء بهار گفته است:

شعـر دانی چیست؟ مروارید از دریای عقل هست شاعر آن کسی کاین طرفه مروارید سُفت
صنعت و سجع و قوافی هست نظم و نیست شعر ای بسا ناظم که نظمش نیست الا حـرفِ مفت
شعر آن باشد که خیزد از دل و جوشد ز لب باز در دلها نشیند هر کجـا گوشـی شـفت
ای بسا شاعر که او در عمر خود نظمی نساخت وی بسا ناظم که او در عمر خود شعری نگفت

آنهايي که از عشق بوئی نبرده اند و این «حس جوشان» در وجود شان نباشد اگر سخنی بسرایند، تواناترین شان را باید ناظم سختکوش خواند، نه شاعر دلسوخته!!!

لئوناردو د وینچی میگوید: پرده نقاشی شعری ست که دیده میشود به جای اینکه حس شود، و شعر نقشی میباشد که حس میگردد، بجای اینکه دیده شود. صورتگر هنرمند زیبایی و رعنائی قامت را میکشد، اما کیفیات معنوی و حسیات را نمیتواند مجسم کند. شاعر نازک اندیش میتواند معنویات و حسیات را حتی بطور مبالغه آمیزی برجسته و در ذهن خواننده و شنونده مجسم کند.

خود گرفتم که مصوّر بکشد صورت تو
آن همه ناز تواند به چه ترتیب کشید؟؟؟

رقت انگیز است سرنوشت بسیار کسانی که هزاران بیت شعر ساخته اند و حتی یک شعر حقیقی که دارای جوهر شعر باشد، نیافریده اند.

شعر سخنی ست که از دل بر میخیزد و در دل مینشیند، در غیر آن شعر نه بلکه نظمش باید خواند.

آنچه در شعر مهم است، محتوا ست نه قالب.

الیوت میگوید: اگر شاعری پیدا شود که شعرش بلا فاصله مورد قبول عام واقع گردد، بدون شک شاعر اصیل نیست. برای اینکه چنین شاعری چیز اصیل و تازه ای به مردم عرضه نکرده و فقط دانسته های آنان را بشکل دیگری به آنان تحویل داده است.» نقد ادبی دکتور شهپر در کتاب اشعار بهار سعید»

شعرِ مضمون: شعر مضمون شعری ست با هدفی از خارج به عاریه گرفته شده، تا حدی شعری ست که در اوج فقط میتواند به نوعی شعار درباره مضمون انتخاب شده شاعر بدل گردد. شعر ایرج، بهار، عشقی، عارف و پروین شعر مضمون است به این معنی که اینها عنوان را انتخاب میکنند و درباره آن شعر میگویند. و اگرچه مضمون اندیشه، یا مضمون احساس در بیتهای اشعار پخش میشود ولی هرگز با اشیاء و تصاویر آغشته نمیشود. با عواطف عمقی و درونی و دنیای

ناخودآگاه انسان و کیفیت های اشراقی ذهن انسان سر و کار پیدا نمیکند. شعر بهار مضمون است و قافیه و وزن و کلمات درشت و خشن. ایرج آزادی در زبان را میخواست ولی نمیخواست گامی از وزن و قافیه فراتر نهد. زبانش نرمش زبان انسان شوخ و شنگ را دارد.

باید اعتقاد پیدا کنیم که شاعر اصیل، خواه ناخواه مسئول است. مسئول در برابر آزادی و این مسئولیت چیز درونی ست که هرگز نمیتوان بزور از خارج به او تکلیف کرد. چار رسالت شاعر چهار مسئولیت را بوجود می آورد که عبارت از اینهايند: مسئولیت زمانی، مکانی، اجتماعی و ادبی. «کتاب طلا در مس – نویسند رضا براهنی»

شاعر کهن سرای امروزی مثلاً بدین تصمیم که این هفته چکامه جدیدی در انجمن ادبی قرائت کند معماروار در پی تحصیل مواد، بازار پیچ در پیچ محفوظات را به پای خیال درمینوردد تا سرانجام اربابه گرانبار طبع را که از مصالح هنری پیشینیان انباشته است، در پای جُرز دیرین سال قوافی تهی کرده دست بکار ساختن ابیات بی ارج و قدر گردد. او متوقع است که با این مرده کشی ادبی شنونده را مولوی وار به جوش آورد و یا خواجه سانش از باده عشق و محبت سیراب نماید. عموم غزلسرایان ابتداءً بیتی میسرایند و خواه ناخواه آن بیت چون مادر ولود و زاینده، چند بیت حرامزاده میزاید و خانواده ای گرد هم می آید که هیچ کدام به یکدگر شبیه نیستند و ابیاتی چند از سر تفنن به آن می افزاید، در حالی که به مقتضای قوافی، نخستین بیت مثلاً از فراق، بیت دوم از وصال، بیت سوم از اشتیاق به معشوق، بیت چهارم از انزجار از او، بیت پنجم از شکایت و بیزاری از دنیا، بیت ششم از لطف و صفای بهار و بیت هفتم و هشتم از جنون و دیوانگی حکایت میکند. در حقیقت او پیش از سرودن غزل قصد شکوه از دنیا را ندارد و از این ماجراها که بایستی در غزل بسرش بیاید آگاه نیست. این تعزیه را کارگردان قافیه به پا کرده است. و قافیه رشته بر گردن او افکنده و به هر جا که بخواهد او را میکشاند. هیچ غزلسرائی نیست که پس از سرودن نخستین بیت، بداند که در دیگر ابیات چه میخواهد بگوید. فقط این ردیفها و قافیه هستند که چون «علائم راهنمایی» راهنمایی شان میکند. اگر قوافی و ردیفها جمله های کنشت و بهشت است خواه و ناخواه رقیب آقای غزلسرا زشت است. اگر فردا و گویا است طبعاً دلبر شان زیبا است. حکومت حکومت قافیه است، نه حکومت اندیشه شاعر. و در صورتی که پس از سرودن چند بیت مرتبط و صمیمی با اندیشه شاعر در بیت دیگر قافیه فرمان دهد که شاعر از تم اصلی و اندیشه راستین خود به کجراهی بیافتد و به بیراهه رود و سر پنجه قافیه آهنگ آن کند که رشته اندیشه را بکسلاند و آنرا قربانی خود سازد. بایستی غزلسرا غزل را پایان ببخشد، زیرا اگر دو بیت یا سه بیت صمیمانه و وافی به مقصود پدید آید، نیکوتر از هشت بیت دروغین و غیر صمیمانه است. اگر گوینده ای سخن موزونش از اندیشه و احساس غنی و مالا مال باشد ولی در

شعرش هنرگزین کردن کلمات و تلفیق الفاظ نباشد، باز هنر شاعری را به پایان نبرده است و آنکس نیز که وسواس استخدام لفظ و تعبیر شاعرانه دارد، اما گفته اش از اندیشه خالی ست ناظم صنعتگری بیش نیست. «مهدی سهیلی مجموعه شعر اشک مهتاب»
شعر دارای چه چیزهاست؟

وزن ، قافیه، ردیف، قالب شعر، لفظ، معنی و سبک
وزن: هنر این است که چگونه به هر قطعه ای وزن مناسب بدهیم. نیما
شاعر باید همه انواع وزن را بشناسد و بداند که هر نوع وزن برای بیان چه نوع مطلبی مناسب است. وزنهای تند و ضربتی برای بیان شور و شوق و هیجان مناسب است.

و ه که جدا نمیشود نقش تو از خیال من
تا چه شود به عاقبت در طلب تو حال من

سعدی

اما وزنهای سنگین و آرام برای بیان تأثر و افسوس بکار میرود. دوکتور خانلری
قافیه: عبارت از تکرار «فعل آخر عروضی شعر» چنانچه آنرا ضریب میگویند یعنی «ضرب
مساوی به ضرب سابق» قافیه موزیک کلام طبیعی را درست میکند. نیما
شاملو به شاعر نوپرداز میگوید: باید اجبار قافیه پردازی و شیر و پنیر زیر هم نوشتن و برای
هریک جمله ای ساختن را از فهرست هنرهای شاعرانه، قلم کشید.

اشعار بی قافیه در اصطلاح جهانی امروز «شعر سفید» یا شعر «آزاد» نامیده میشود.
ردیف: در شعر نو ردیفهای دشوار و مصنوعی را نمیتوان به کار برد و بقول تولی این مرض
در جامعه کهنسرایان شیوع داشته است، که با قطار کردن شست «نوشگفته» و یا هفتاد «دلبر هر
آئینه» که همچون کالاهای منحصر و همانند عمده فروشان بی هیچ تفاوت و رجحانی بر سرهم
چیده شده است، نیروی «زمخت بافی» خود را میل آسا بچشم حریف کشند.

فورم «قالب شعر»: داکترخانلری مینویسد: صورتی که هر قطعه شعر، از حیث شماره مصراع
ها و تقسیم آنها به چند دسته و گروه و ترتیب قافیه ها می پذیرد «قالب شعر» خوانده میشود. قالب
هائی که در شعر قدیم فارسی رواج بسیار داشته است، معدود است و چنان که میدانیم این قالبها
عبارت اند از: قصیده و غزل و قطعه و مسمط و ترجیع بند و ترکیب بند، مثنوی، رباعی،
دوبیتی و مستزاد. قالب شعر ارزش مستقل و مجرد ندارد، بلکه تناسب آن با معنی و مقتضای
بیان شرط است.

لفظ: نوسرایان دست از مطرب و مغبچه و ترسا و سجاده و سالوس برداشته با کواعب و نواب و
سجنل و سفرجل و کیسگک و پستانک منوچهری یا سجاده حافظ یا کوزه خیام یا جوشن

فردوسی کاری ندارند. همچنان بکار بردن کلمات همی، همیدون، مرمرا، نوز، نک، هگز و افرشته در شعر نو معمول نیست و نباید شاعر امروزی دنبال هر درازی یک کوتاه و دنبال هردو یک سه و دنبال هر شیرینی ولو شیرینی بدطعم شیرخشت باشد، یک فرهاد بگذارد. شاعر باید از سستی الفاظ دوری جسته در استحکام کلام خود بکوشد.

معنی: نیما در «ارزش احساسات» مینویسد: شعرای ما تا مدت هزار سال بدنبال موضوعات معین عاشقانه خسرو و شیرین، شیرین و فرهاد و لیلی و مجنون رفته اند. حتماً کمتر صاحب طبعی درین دوره یافت میشود که لیلی و مجنون را در قالب مثنوی برای هنر نمائی خود انتخاب کند.

باید شعر شاعر از خود او باشد. وابسته به زمان و مکانی که در آن است و با آن بستگی دارد و از آن پیدا شده است.

داکتر میترا مینگارد: امروز کاروان شتری وجود ندارد، که شاعر بدنبال آن در پی معشوقه اش اشک ریزی کند.

توللی میگوید: پرواضح است که جملاتی از قبیل «پایم درد میکند» و یا «طاووس زیبا ست» بیشتر جنبه خبری داشته و همان تأثیری که درد پا و یا زیبایی طاووس در گوینده کرده است، به شنونده و یا خواننده انتقال نمیتواند داد. مفاهیم مذکور و یا هر مفهوم دیگر هنگامی از نظر شعر نو مقبول و رسا خواهد بود که با قلم توصیف رنگ آمیزی شده همان تأثیر را در طرف ایجاد کند. اگر روزی شاعری لبان معشوق را «عنان» پنداشته و یا گیسوی او را مار انگاشته به سبب این بوده که ادراک او از حدود عناصر مقدماتی و بسیط طبیعت تجاوز نمیکرده. اگر شاعر امروز هنوز هم همین تعبیرات را در سخن خود به کار برد، پیدا ست که ادراک او از آن خودش نیست، بلکه از آن شاعر گذشته است.

سبک: استاد ملک الشعرا بهار مینویسد: سبک شعر یعنی مجموع کلمات و طرز ترکیب آنها از لحاظ قواعد زبان و مفاد معانی هر کلمه در آن عصر و طرز تخیل و ادای آن تخیلات از لحاظ حالات روحی شاعر که وابسته به تأثیر محیط و طرز معیشت و علوم زندگی مادی و معنوی هر دوره باشد. آنچه ازین کلیات حاصل میشود آب و رنگی خاصی به شعر میدهد که آنرا «سبک» شعر مینامیم و قدما گاهی بجای سبک «طرز» و گاه «طریقه» و زمانی «شیوه» استعمال میکردند.

– امروز تنها سه سبک را اصیل و مبدأ سبکها قرار داده اند: یک، سبک خراسانی یا ترکستانی دو، سبک عراقی و سه، سبک هندی.

آنچه بیشتر درین سالها بین شاعران ایران رایج است سه سبک، رمانتیسیم، رئالیسم و سمبولیسم

میباشد که اولی از نظر دشوار نبودن آن زیادتز و آخری به علت دشواری آن کمتر پیرو دارد. شعر سپید: در صورتیکه کلمه «بلانک» زبان انگلیسی و «بلانسه» فرانسوی را بمعنی سپید بگیریم، شعری ست با سابقه ای چند صد ساله در غرب که پیدایش آن با ادبیات جدید غرب هیچ گونه ارتباطی ندارد. این قالب شعری در ادبیات انگلیسی بر حسب ماهیت کلام و محتوا و وظیفه شعری دو حالت اصلی گرفته است. اول شعر سپید دراماتیک و دوم شعر سپید حماسی.

این شعر اغلب ده هجائی ست که هجای اولی بی تکیه و هجای دوم با تکیه است. درین نوع شعر قافیه وجود ندارد و یا اگر باشد تصادفی ست، نه قراردادی و عمدی. عنوان شعر سپید که مطلقاً یک عنوان غربی است با قالب شعر نیما مناسب تر است تا قالب شعر شاملو.

شعر آزاد: «فری ورس» شعری ست که وزن قراردادی عروضی ندارد و یا بر اساس هیچ کدام از وزنهای شعری تقطیع نمیگردد. یعنی «شعر گفتن با ترتیب و توالی عبارت آهنگین، نه با ترتیب و توالی اوزان قراردادی». عده ای از منقدان شعر آزاد را شعری دانسته اند که شامل حال تمام اشعار بی وزن جهان میشود و عده ای سطح شعر آزاد را چنان پست و بیمقدار شمرده اند، که معتقد بودند که این نوع شعر چیزی جز نوعی نثر تکه تکه شده و زیر هم نوشته شده نیست. ولی بطور کلی باید گفت که هردو جبهه راه افراط پیموده اند، بدلیل آنکه شعر آزاد شعری ست که قافیه معهود و وزن قراردادی ندارد و یا وزن آن از اول تا آخر بطور دقیق قابل تقطیع در یکی از اوزان شعری نیست؛ یعنی موسیقی و آهنگ است بدون آنکه قراردادی شده باشد. این موسیقی و آهنگ قابل تشخیص از نثر است، ولی از هر نوع تعهد در برابر اوزان مأنوس گریزان است. «کتاب طلا در مس نوشته رضا براهنی»^۱

نظری بر شعر آزاد شاملو: شاملو میگوید من مطلقاً وزن را به مثابه چیزی لازم و ذاتی و یا وجه امتیازی برای شعر نگاه نمیکنم، بلکه به عکس، التزام وزن ذهن شاعر را منحرف میکند چرا که وزن به ناچار فقط معدودی از کلمات را به خود راه میدهد و بسیاری کلمات دیگر را پشت در جا میگذارد. در صورتی که ممکن است دقیقاً همان کلماتی که در وزن نگنجیده در زنجیره تداعی ها درست در مسیر خلاقیت ذهن شاعر بوده باشد. از همین رو شاملو به آهنگ کلام در شعر بسنده میکند و موسیقی طبیعی درونی را در شعرش کافی میداند. اسلوب شاملو وانهادن وزن بود و ازینرو به روایت او شعر چیزی نیست جز کلام مخیل، کلام مخیلی که ممکن است آهنگین باشد اما هیچگونه وزنی را، اعم از وزن هجائی، عروضی و نیمائی بر نمیتابد. اینجا ست که شاملو مرز نثر و شعر را بهم میریزد و عنصر وزن را از شعر فرو میروبد. شاملو بنا بر تعریف خواجه نصیر هر سخن خیال انگیزی را که بتواند در مخاطب خود اثر گذارد و باعث غم و شادی و یا جرأت و وحشت، یا امید و نومیدی او شود شعر میداند. شعر شاملو سهل ممتنع است، آسان

مینماید ولی پرداختن آن قدرت تخیل و استعداد آفرینشی آگاهی کامل از عروض سنتی، چیرگی بر زبان و شناخت سرشت اکوستیک واژه ها را میطلبد. از همین رو غالب کسانی که دست به ساختن شعر بی وزن و قافیه زده اند، توفیق رفیق راه شان نبوده است. ناگفته نباید گذاشت که بنیان گذار شعر سهل ممتنع سعدی شیرازی ست و اشعار ایرج میرزا و نیما یوشیج را نیز سهل ممتنع گفته اند. «نقد ادبی استاد لطیف ناظمی بر شعر شاملو منتشره شماره اول سال پنجم مجله آسمانی»^۱